

دگرگونی اجباری رژیم توسط آمریکا ؟

korosherfani@yahoo.com

کورش عرفانی

اخیرا جو اپوزیسیون خارج از کشور بسیار فعال شده و سرنگونی بعنوان یک امر در حال رسیدن معرفی می‌شود. چه اتفاق خاصی افتاده است ؟ آیا آمریکا مصمم شده است که رژیم اسلامی را سرنگون کند ؟ در نوشته‌های قبلی وجه اقتصادی تمایل آمریکا به تغییر آفرینی در منطقه را که پاسخی غیر مستقیم به این سوال بود توضیح دادیم. در این نوشته ضمن جستجوی پاسخ سیاسی به سوال فوق تبعات این جو تازه را نیز در درون اپوزیسیون بررسی می‌کند.

شانس تاریخی یا تکرار تاریخی ؟

نخست اینرا بگویم، عده‌ای بر این باورند که موقعیت کنونی و نظر آمریکا نسبت به نظام به هر دلیل که باشد، یک شانس تاریخی است برای نجات از شر رژیم مالاها و نباید آنرا از دست داد. البته شانس‌های تاریخی یک ملت نادر هستند، اما وقتی ظهور می‌کنند نباید آنها را از دست داد. ولی آنچه تعیین کننده آنست که این شانس، آنچنان که ذات این کلمه ایجاب می‌کند، به خیر و صلاح ملت بیانجامد یا خیر استفاده صحیح از شانس فوق است. بر عکس یک استفاده نادرست از آن می‌تواند بر رنجها و دردهای ملت بیافزاید. جنبش اجتماعی آغاز شده در اواخر سال ۱۳۵۶ می‌توانست یک شانس برای دستیابی کشورمان به آزادی و دموکراسی باشد، اما استفاده نادرست آن سبب بروز انقلاب اسلامی به رهبری سیاه‌اندیش‌ترین قشر جامعه شد. روشنفکران، سیاسی‌کاران و فعالان جامعه آن زمان نتوانستند حرکت را به سمتی ببرند که منجر به استقرار آزادیهای اجتماعی و اشتراک در صحنه تصمیم‌گیریها شود. نتیجه این ضعف و ناتوانی اقشار فوق منجر به روی کارآمدن بدترین دشمنان ایران و ایرانی گردید.

فرصتهایی از این دست همانند سال ۱۳۳۲ در تاریخمان کم نبوده است و متأسفانه هیچکدام از آنها همراه با یک کار اصولی و آینده‌نگرانه از جانب تشکلهای سیاسی ما یا شخصیتهای فکری ما نبوده است و به همین خاطر هر بار چرخه تغییر سیاسی در ایران به سوی جایگزینی یک دیکتاتوری با دیکتاتوری دیگر میل کرده است. استمرار استبداد در میهنمان ناشی از نبود دفاع مناسب از آزادیها بوده و این خود قبل از آنکه محصول ترس و وحشت از مقابله با مستبدان باشد ناشی از تشخیص‌های غلط آزادی‌خواهان بوده است. بیاد آوریم اتحاد وسیع و یک دست تمامی سازمانهای سیاسی و یا روشنفکران معروف کشورمان در سال ۵۷ در پشت رهبری خمینی برای سرنگون ساختن رژیم شاه. یک تشخیص تاریخی غلط تا امروز معادل ۲۴ سال جنایت و غارت بوده و نمی‌دانیم که چه آینده‌ای

درانتظار این ملت ستمدیده است.

دیکتاتوری آخوندی و دوام آن

در کشورهای فاقد دموکراسی که قدرت دیکتاتوری در آن قوی است، معمولاً، کنار زدن حاکمیت از طرق صلح آمیز ناممکن است. نمونه جمهوری اسلامی نشان داد که در طول ۲۴ سال گذشته هیچ نیرویی از اپوزیسیون نتوانست شرایط جدی سرنگونی آنرا فراهم کند. قدرت دستگاه سرکوب، کارایی نهادهای امنیتی و اطلاعاتی و نیز کارکرد مسخ‌گرایانه دستگاههای تخریب اجتماعی از جمله عواملی هستند که اجازه نداده است در داخل جامعه هیچ جریانی - نه سیاسی و نه اجتماعی -، در عمل، پایه‌های حاکمیت را به خطر اندازد. قیام‌های مردم مشهد، شیراز، اسلام شهر، قزوین و یا حرکت ۱۸ تیر همه به خاک و خون کشیده شد تا خطر آن غیر قابل کنترل نشود. در خارج از کشور نیز اپوزیسیون، با مکانیزم‌های خود محکوم‌سازی، از حیث تاریخی به ماموت فرسوده‌ای شبیه شده است که توان ارائه تحرک لازم برای پیش‌راندن مبارزه را ندارد. سازمانهای چپ درهاله‌ای از مارکسیسم تقلبی شوروی ساخته به هرز رفتند، سلطنت طلبان با توقف تاریخ خود را به گذشته‌گرایی محکوم نمودند، مجاهدین مبارزه برای دستیابی به هدف را با مبارزه برای مبارزه کردن اشتباه گرفتند و معبود نیروهای مستقل ما نیز در پراکندگی و تشتت عمر می‌گذرانند. این شرایط از اپوزیسیون یک ماشین ساخت که با حرکت در راه سرنگونی، به تثبیت یک ربع قرن حاکمیت کمک بسیار کرد. بدین گونه این دینامیزم سیاسی درونی و یا ادعاها و لاف زندهای اپوزیسیون حراف نیست که منشاء خطر تازه‌ای برای جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

در این صورت این سوال مطرح می‌شود که پس چرا، از چندی پیش، صحبت از تغییر رژیم در ایران می‌شود؟ چه اتفاقی در ورای اراده رژیم صورت گرفته است که وی را محکوم به تغییر کرده است؟ آیا واقعا رویداد مهمی پیش آمده و یا اینکه باز اپوزیسیون خارج از کشور، در آستانه ۱۸ تیر، دارد به خود اکسیژن مصنوعی می‌رساند تا دوام آورد؟

اتفاقی که از چندی پیش افتاده است ارتباط مستقیمی به مبارزات مردم ایران یا اپوزیسیون ندارد. البته در درون کشور پاره‌ای از علایم یک بن بست ساختاری در زمینه اقتصادی دیده می‌شود، این سبب شده پیش‌بینی‌ها به سمت وخامت روز افزون موقعیت اقتصادی و تابع آن، بحران اجتماعی، پیش رود. بطورمثال افزایش تعداد کارگرانی که حقوق خود را دیگر دریافت نمی‌کنند و یا گسترش عمومی بیکاری و فقر. اما باید دانست نظام اقتصادی غیر عقلایی جمهوری اسلامی آنقدرها هم حساس نیست که با ۳۰۰ هزار فقیر بیشتر یا کمتر از هم بپاشد. درجه غیر منطقی بودن و ضد انسانی بودن سیستم اقتصادی حکومت ملاها آنقدر است که قادر به تحمل شوکهای سنگینی است. چون بار فشارها، همیشه، بر دوش طبقات ضعیف و اقشار درمانده جامعه انداخته می‌شود و لذا درجه سودآوری فعالان اقتصادی بخصوص در سطح کلان زیاد دستخوش آسیب نمی‌شود. از طرفی چون سطح تحمل این اقشار ضعیف - در جامعه ایرانی- بسیار بالاست، احتمال پذیرش فشار مادی بیشتر نیز از جانب آنان هست.

این امر بسیار طبیعی است. چون جامعه از روابط مکانیکی پیروی نمی‌کند تا با یک درجه مشخص از میزان فشار اقتصادی نظم اجتماعی حاکم فرو بپاشد. هنگامی که طبقات فقیر جامعه فاقد دو عنصر آگاهی و سازماندهی باشند در میان آنان قضا و قدر گرایی و تسلیم طلبی رواج خواهد یافت. بخصوص در جامعه‌ای که فرهنگ و تاریخ آن در این زمینه پیشینه‌ای قوی دارند. این خصلتهای روانشناسی اجتماعی ستم کشیدگان، حساسیت اعتراضی آنان علیه ستم روا شده بر ایشان را بسیار کمتر می‌کند. جمهوری اسلامی نیز با بهره گیری از ابزارهایی چون مذهب، سنت، اعتیاد، سرگرمی‌های باطل، سکس و ... بخشهای مهمی از جامعه را به پذیرش ناخواسته شرایط موجود سوق داده است. سرکوب نیز بعنوان عنصر همیشه حاضر علاقه و میل به طغیان را کاهش داده و بهای عصیان را سخت و گران می‌کند.

اعتراضات اقشار و طبقات متوسط نیز، که اغلب ماهیت رفرمیستی دارد، برای نظام حاکم خطرساختاری در بر ندارد و مهار آن از طریق دستگیریه‌ها، بستن روزنامه‌ها، تهدید و ضرب و شتم به خوبی امکان پذیر است. یگانه نگرانی جمهوری اسلامی از معدود جریانهای کوچک رادیکالی است که بطور عملی به مبارزه قهرآمیز روی می‌آورند. در این زمینه نیز خلع سلاح مجاهدین در بیرون از مرزها به حکومت اسلامی اجازه می‌دهد، با دست باز، این نطفه‌های اولیه مبارزه قهرآمیز و معدود عملیات مسلحانه ضد حکومتی را، در کمال خشونت، به اسم مبارزه با اشرار و مفسدان و غیره سرکوب کند. پس به نوعی می‌توان گفت که با توجه به عدم توان سازماندهی اعتراض‌گری اجتماعی، امکان آنکه در آینده نزدیک یک جنبش اجتماعی رادیکال و برانداز در داخل شکل گیرد بسیار کم است. هرچند که تنفر عمیق از حاکمیت، زمینه‌های مناسبی را برای انفجار ناگهانی انباشته‌های خشم اجتماعی فراهم می‌کند. اما چه کسی نقش چاشنی را برای این انبار مهمات آماده انفجار ایفاء خواهد کرد؟ هنوز جامعه در انتظار آن جمع پیشاهنگ خود است که، مجهز به خصلت از خود گذشتگی، یک سلسله عملیات رادیکال را بر علیه راس هرم نظام و مهره‌های کلیدی آن آغاز کرده و با حضور فداکارانه خود در صحنه‌های عملیاتی، سد سرکوب را شکسته و امکان جاری شدن سیل خروشان مردم معترض و به جان آمده را فراهم کند. این نیرو، به نظر من، کمبود واقعی جنبش قهرآمیز براندازی است.

منشاء تغییرطلبی کنونی درباره رژیم

پس در می‌یابیم که خطر سرنگونی، یا تغییر رژیم، که این روزها از آن بسیار حرف می‌زنند، از داخل نمی‌آید. حداقل بطور فعال آن. اما عامل بیرونی نیز اپوزیسیون خارج از کشور نیست. چون در این زمینه نیز اپوزیسیون عقب مانده حرف تازه‌ای یا پروژه جدیدی برای ایران کنونی ندارد. هرچه هست حرافیه‌های قدیمی است که، در برخی از موارد، رنگ تازه‌ای به آن زده‌اند. عامل واقعی ایجاد گفتمانی که اخیراً خبر از تغییر قریب الوقوع رژیم جمهوری اسلامی می‌دهد در واقع ناشی از سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه است که باید، از یکسو، امنیت و تسلط اسرائیل در منطقه خاورمیانه را تضمین کند و از طرف دیگر نیز، ادغام کشورهای منطقه در اقتصاد جهانی شده به رهبری آمریکا ممکن سازد.

این استراتژی جدید آمریکا و اسرائیل، که از ۱۱ سپتامبر از فاز برنامه ریزی و طراحی بیرون آمد و وارد فاز فعال خود شد، قرارست با جدیت در منطقه دنبال شود. پس از افغانستان و عراق نیز نوبت سوریه، لبنان، ایران، عربستان، پاکستان و حتی در نهایت ترکیه خواهد بود. این استراتژی که بسیار جاه‌طلبانه و عظیم است مبتنی بر جهانگشایی آمریکا و اسرائیل و بعضاً انگلستان است و قاعدتاً اگر اشکالی در جریان پیش نیاید با همین روند پیش خواهد رفت. هرچند که پارامترهایی مانند سرنوشت نامعلوم عراق که در - ناامنی و بی‌برنامگی دست و پا می‌زند - و یا شکست بوش در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۴ می‌تواند این استراتژی را تا حدی کند و یا موقتاً تعطیل کند. اما با توجه به اینکه استراتژی فوق از دلایل بسیار پایه‌ای سرمایه داری نشأت می‌گیرد و از سالها و سالها پیش در دستور کار دولتهای متوالی آمریکایی قرار داشته است، حکومت بعد از بوش نیز، به ادامه این راه کشانده خواهد شد.

در این میان اما سرنوشت کشور ما ممکن است به گونه‌ای باورنکردنی شکل‌های مختلف و حتی متضادی به خود بگیرد. بطور نظری باید از امکان استمرار یک جمهوری اسلامی رام شده، شریک اول تجاری آمریکا و نیز حافظ منافع منطقه‌ای آن پیش‌بینی کنیم تا استقرار دوباره یک سلطنت دست نشانده و حتی یک حکومت دمکراتیک از دست آمریکا در رفته. همه امکانشا بطور فرضی موجود است اما هر یک از آنها از شانس مساوی برخوردار نیستند. در حال حاضر بخشی از جمهوری اسلامی که - حتی با اسرائیل هم مشکلی ندارد چه رسد به آمریکا - به شدت در حال مذاکرات آشکار و مخفی با این دو کشور است. خبر مذاکرات نمایندگان دولت ایران در ژنو با مقامات آمریکایی در کنار خبر مذاکرات محسن رضایی که - هژبر یزادنی پسر وی را در اسرائیل تحت حمایت خود دارد - در

یونان با اسرائیلیها، نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی حاضر است به دست خودش یال و دم و اشکم خود را ببرد و دور بباندازد تا بر سر قدرت بماند.

گرایش حفظ رژیم

در هئیت حاکمه آمریکا نیز آنها که نمی‌خواهند ریسک تغییر رژیم در ایران و بی‌ثباتی در منطقه را بپذیرند به تلاشهای خود برای مذاکره و مصالحه با جمهوری اسلامی ادامه می‌دهد. در این میان نباید فراموش کرد که لویبهای بسیار مهمی پشت این جریان هستند :

نخست باید از باندهای بین‌المللی قاچاق (مافیا صحبت کنیم که با باندهایی از شبکه رفسنجانی و توابع نظامی و انتظامی آن در ایران معاملاتی نجومی دارند. در این باره باید به تامین بخش مهمی از هروئین مصرف شده در قاره اروپا و آمریکای شمالی اشاره کنیم که از افغانستان و پاکستان تامین شده و بدون همدستی مقامات ایرانی کمترین شانس برای عبور از ایران به سمت اروپا را ندارد. هر گونه تغییر سیاسی در ایران ممکن است این راه طلایی عبور مرگ را زیر سوال برد و نخستین منبع درآمد ناشی از قاچاق را در جهان دچار اشکال کند. بر این باید اضافه کنیم استخراج و در واقع برخی از مواد معدنی یا شیمیایی کمیاب از جمله غارت طلا و اورانیوم ایران را که در کنار نفت و گاز آن به تاراج رفته و درآمدهایی را نصیب برخی از شرکتهای اروپایی - عمدتاً بریتانیایی - می‌کند که حتی تصور توقف آن ناممکن است. کشورهای مانند آلمان به دلیل وابستگی شدید اقتصادشان به منابع سوختی ایران حاضر نیستند حتی در مورد تغییر سیاسی در ایران حرفی بشنوند تا رسد به دخالت مستقیم. بدون آنکه به ورطه اغراق کشیده شویم با اتکاء به شناخت نسبی و قیاس بر اینها باید اضافه کرد پشتیبانی مهم شبکه قدرتمند فراماسونری را که برخی از بلندپایه‌ترین مقامات نظام مانند مهدوی‌کنی، حسن حبیبی (هر دو از تصمیم‌گیرندگان بلندپایه نظام در پشت پرده)، و به روایتی سید محمد خاتمی تعلق تشکیلاتی بدان دارند. تعداد افرادی که از آنها بعنوان عضو لژهای مختلف نام می‌برند بسیارست. و جالب آنکه در بین آنها شخصیت‌های متعلق به جناحهای گوناگون نظام حضور دارند و باید دانست که با وجود اختلافات ظاهری، به دلیل رهنمودهای فرقه‌ای، باید با یکدیگر کنار بیایند. در این باره گفتار و عمل‌کرد آشتی دهنده مهدی کربوبی بسیار گویاست اما در این فرصت بدان نمی‌پردازیم. کار مطالعاتی و نشر اسناد که در این باره بسیار اندک است، می‌تواند بسیار روشنگرانه باشد.

اشکال پایه‌ای روابط ایران و آمریکا

اگر برخی از اشکالات نبود این نیروهای مدافع نظام قطعا می‌توانستند جمهوری اسلامی را از گزند سرنگونی یا تغییر اجباری حفظ کنند. اما این امر دشوارست. در مورد رژیم شاه نیز دیدیم چگونه با وجود پشتیبانی برخی از نیروهای مشابه، در نهایت، برخی از کشورهای بزرگ مجبور به پذیرش سناریو سقوط آن شدند. زیرا شاه در حال تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای سرکش بود و این برای کسانی که هرگز حاضر به تحمل یک قدرت نظامی مهم در منطقه خاورمیانه و خلیج فارس نیستند غیر قابل پذیرش بود. این بود که با همه انرژی و قوا زمینه سرنگونی رژیم شاه را فراهم کردند. پس از آن با توجه به ماهیت رژیم جمهوری اسلامی و با زمینه‌سازی جنگ با عراق خیال این نیروها از بابت تحلیل رفتن و تضعیف دراز مدت دو قدرت منطقه‌ای - ایران و عراق - راحت شد. امروز نیز شرایط تا حدی مشابه است. جمهوری اسلامی که در شکل قبلی خود تاریخ مصرفش به پایان رسیده است اینک، با جدی گرفتن پروژه‌های اتمی خود پا به بازی خطرناکی گذاشته است. هر چند که سران نظام می‌پندارند دستیابی به این سلاحها آنها را در جایگاهشان مستحکم‌تر خواهد کرد اما محاسبه‌شان بخصوص در شرایط جدید منطقه غلط است. اینک که عراق نابود شده است و حداقل به ده سالی نیاز دارد تا روی پای خودش بیاستد. حافظان امنیت اسرائیل در منطقه نمی‌توانند شاهد یک ایران اتمی باشند. نبود ارتش صدام اعمال پروژه " مہار دوجانبه " را، بدون حضور سربازان آمریکایی در عراق، غیر ممکن ساخته است. از این روی باید خطر بالقوه ایران حذف شود. این سیاست آن جناح از هئیت

حاکمه آمریکاست که بیش از آنچه نگران عدم ثبات منطقه یا وضعیت وخیم اقتصاد آمریکا باشد نگران حفظ بی قید و شرط امنیت استراتژیک اسرائیل در خاورمیانه است. به همین دلیل نیز برای این جناح مذاکره با جمهوری اسلامی در شکل فعلی خود قابل پذیرش نیست. این عده برآنند که بدون آنکه بخواهند عامل محرک یک جنبش اجتماعی ضد ساختاری در ایران شوند، تغییراتی را در ساختار سیاسی ایران بوجود آورند تا آینده پتانسیل‌های نظامی و اتمی ایران را در اختیار دوستان آمریکا و اسرائیل قرار دهد، نه مانند شرایط کنونی در اختیار حکومتی که جریانهای ضد اسرائیلی در آن، به گونه‌ای جزیی اما قوی، حضور دارند. بر این اساس تشخیص مدافعان امنیت اسرائیل در حکومت آمریکا این است که باید آلترناتیوی "خودی" فراهم کرد و با آن جمهوری اسلامی را تحت فشار قرار داد. اگر حکومت اسلامی به همه خواستها و از جمله تصفیه حاکمیت از عناصر ضد اسرائیلی و ضد آمریکایی و نیز مهارزدن بر فعالیتهای اتمی‌اش تن داد، با آن کنار خواهند آمد، اگر نه، این آلترناتیو حاضر و آماده را به جای آن بر سر کار خواهند گذاشت. بطور مشخص جناحی که در کل نظام جمهوری اسلامی هدف این برنامه هستند جناح خامنه‌ای و خود او بعنوان شاخص آن می‌باشد. چنانچه در مقاله قبل آوردیم، سوای از وجه اقتصادی و نوع سرمایه‌داری، که هر یک از جناحهای نظام نمایندگی می‌کنند، اختلاف مهمی میان آمریکا و جمهوری اسلامی بر سر گرایش‌های ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی این جناح موجود است.

پاکسازی جناحی نظام

خامنه‌ای و دستگاههای تبلیغاتی و نظامی تحت اختیار وی از سالها پیش توسط یک گرایش ضد صهیونیستی قوی تغذیه می‌شوند. این جریان همچنان ادامه دارد و کفایت به برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی جمهوری اسلامی، که توسط جناح نامبرده اداره می‌شود، توجه کنیم تا از محتوای آن پی به استمرار این گرایش ببریم. آنچه آمریکا و اسرائیل را بسیار نگران می‌کند حضور این گرایش در میان فرماندهان سپاه پاسداران است که در عین حال کنترل سلاحهای استراتژیک نظام و از جمله موشکهای دوربرد ایران را در دست دارند. خامنه‌ای نیز، بعنوان فرمانده کل قوا، نفوذ مستقیمی بر این نهادهای نظامی دارد. در چنین شرایطی بدیهی است که دسترسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سلاحهای اتمی تصویری دشوار برای اسرائیل و حامیان آمریکایی آن محسوب می‌شود. این نکته‌ای است که بر سر آن وزارت امور خارجه آمریکا نیز در نهایت مجبور خواهد شد که اختلاف نسبی خود را با پنتاگون (وزارت دفاع) کنار بگذارد و سیاست واحدی را در مقابل حکومت ایران اتخاذ کند. پس آنچه مورد نظر ایالات متحده آمریکاست قبل از آنکه به مباحث غیر جدیی مانند استقرار دموکراسی در ایران و دستیابی مردم ایران به آزادی ربط داشته باشد، در یک کلام، به حذف خامنه‌ای و گرایش ضداسرائیلی از درون حاکمیت خلاصه می‌شود. جک استرا وزیر امور خارجه انگلستان که برای حفظ حکومت تحت الحمایه خود اینقدر نگران است به مقامات ایرانی چندین بار تذکر داده که با به رسمیت شناختن اسرائیل آینده خود را دچار خطر نسازند.

باید دقت داشت که در سناریو فوق، صرف کنار گذاشتن یکی از جناحهای رژیم قرارست به عنوان تغییر رژیم به مردم ایران باورانده شود. یعنی حرکتی که از سه جناح عمده رژیم قرارست، با رندی و شارلاتان بازی، دو جناح آنرا، تقریباً دست نخورده، نگه دارد بعنوان یک حرکت خودجوش مردمی و همان تغییری که اپوزیسیون سالها بدنبال آن است، جا انداخته می‌شود. برای دستیابی به این مقصود صد البته یک گفتمان "تودل برو" مورد نیازست که در آن، از طریق رادیو فرداها و تلویزیونها و غیره، ۲۴ ساعته از اهداف دموکراتیک و خیرخواهانه آمریکا حرف زده خواهد شد. بعد، از داخل و از خارج جریانهایی به هم پیوند داده خواهند شد تا حضور همه آنها، حفظ شکل بندی ساختارهای نظام کنونی را تامین و تضمین کند. در این میان نیروهای مزاحم و خطرناک که با عملکردشان می‌توانند مولد یک تغییر زیربنایی شوند کنار گذاشته شده و با برچسب تروریستی یا ضد دموکراتیک و غیره از بازی حذف می‌شوند. سپس در یک فرصت انباشته از نماد، این پیوند نامیمون، بین پس‌مانده‌های آمریکادوست نظام و جناح پروآمریکایی اپوزیسیون، حالت مادی و مشخص به خود

می گیرد. این برنامه طراحی شده تشکیلات تبرزدی و چند تشکل دیگر است برای ۸ تیر امسال. قرارست که در این روز، به مبارکی و میمنت، همه در خیابانها بروند و تقاضای رفراندوم کنند. در این معنا رفراندوم همان نام دیگر نمایش تعویض ساخت و پاخت شده قدرت است.

جریان همسو در اپوزیسیون خارج از کشور :

از این سو در خارج از کشور رضا پهلوی و مشاوران او دریافته اند که جناح پرواسرائیلی آمریکا نخستین متقاضی سناریو حذف خامنه ای و شکل دهی به یک حکومت شریک آمریکا و یار اسرائیل می باشد. به همین خاطر نیز شخص وی، نا امید از اینکه بتواند با گفتمان بی روح و ذهنی گرایانه نافرمانی مدنی، کمترین حرکت جدی در جامعه ایجاد کند، به سراغ لوبیها رفته است. بر اساس گزارش روزنامه فوروارد، که یکی از قدیمترین نشریات یهودیان آمریکاست، رضا پهلوی از چندی پیش به ملاقاتهایی با سازمانهای یهودی و سیاستمداران اسرائیلی پرداخته است. بر اساس این گزارش او از جمله با نمایندگان کمیته امور عمومی یهودی-ایرانی دیدار داشته و در مقابل هئیت رئیسه موسسه یهودی امور امنیت ملی سخنرانی کرده است. این گزارش هم چنین ملاقاتهایی را میان رضا پهلوی و مقامات رسمی دولت اسرائیل، از جمله آریل شارون نخست وزیر اسرائیل و بنیامین نتانیاهو نخست وزیر سابق این کشور، توضیح داده است. این تماسها از دو سال پیش آغاز شده است. در این گزارش بیان شده که همانند احمد چلبی (دزد ۳۰۰ میلیون دلاری - توضیح از من) رضا پهلوی نیز تماسهای خوبی با سازمانهای یهود دارد. (۱)

بدین ترتیب مردم ما این بار، برخلاف سال ۵۷ که نمی دانستند خمینی و باند قطب زاده، یزدی و طباطبایی در پاریس مشغول چه نوع مذاکراتی با آمریکاییها و سایرین بودند، شانس این را دارند تا بدانند فردی که برای پادشاهی و به دست گرفتن آینده و فردای آنها پیشبینی می شود از چه راههایی در جستجوی کسب حمایت و پشتیبانی برای خود می باشد. و چه کسی است که نداند ایران ما، به جز معدود مواردی مانند محمدمصدق، بخاطر وابستگی سران و سیاستمدارانش به بیگانگان چه ها که نکشیده است ؟

سوالی که اینک مطرح می شود این است که چرا رضا پهلوی با این جریان وارد مذاکره شده است ؟ چه حرفهایی مطرح شده است ؟ چه قولهایی داده و چه قولهایی گرفته شده است ؟ شنیدن این خبر، اما چندان هم تعجب برانگیز نیست. چون اگر غیر از این باشد تعجب برانگیز است. اعلام این ملاقاتها توسط یک نشریه یهودی آمریکا شاید بدین خاطر است که آنها می خواهند رژیم ایران بدانند چه کسانی آینده آنها را می توانند رقم بزنند. اما جدا از این جنبه مسئله باید دید چرا امروز در بین برخی شخصیتها و سازمانهای سیاسی مسابقه جلب توجه آمریکا و اسرائیل به راه افتاده است. تا زمانی که شخصیتی، تشکلی و یا جریانی ریشه در دل جامعه نداشته باشد، تازمانی که برخاسته از واقعیتهای اجتماعی نباشد و به آن واقعیتهای و پیچیدگیهای اشراق نداشته باشد صد البته که باید رفت و گدایی مشروعیت، زاری حمایت و در یوزگی یاری کرد. هر کس که به نیروی لایزال نیروهای پویای جامعه وصل نباشد، نمی تواند اعتماد و پشتیبانی جامعه را بر انگیزد. این سرنوشت اپوزیسیونی است که، در طول بیش از دو دهه، از ریشه های اجتماعی خود دور مانده و جز با برداشتی سطحی و ذهنی از جامعه ای که می خواهد تغییرش دهد حرکت نمی کند.

این با سلطنت طلبان و مشروطه خواهان است که امروز از خود بپرسند آیا پایگاه اجتماعی آنها تا این حد در جامعه ضعیف است که شاه مورد نظر آنان باید قبل از هر گونه تماس واقعی با مردم در نزد چنین لوبیهای در جستجوی حمایت برای خود باشد.

آیا سلطنتی که خود را نه بر حمایت مردم که بر حسن نظر شارون و نتانیاهو سوار کند، حتی اگر به این رویا دست یابد، سلطنتی مرده را نیست ؟

"شاهی" که به جای اظهار خدمتگزاری و عشق به مردم به عشوه گری برای قاتل صبرا و شاتیللا

می‌پردازد چه جایی در میان مبلبونها جوان ایرانی و آگاه از تاریخ منطقه خواهد داشت ؟ اینست محتوای نظامی که قرارست فردا، برای طرفداران سلطنت و مشروطه پادشاهی آینده ایران را بدست گیرد ؟

دیدار با نتانیاهویی که حتی خود اسرائیلی‌ها او را بیش از حد بیرحم و خشن دانستند، برای نجات ملتی که خود قربانی بیرحمی و خشونت امثال نتانیاهو در ایران هستند چه جا و معنایی دارد ؟ آیا برای کسب قدرت باید تن به هر کار و هر روشی داد ؟ و بعد بر اساس این پایه‌های منفی و ویرانگرست که می‌بینیم مهره‌هایی مانند پرویز ثابتی، این مخترع شکنجه‌های ساواک، بار دیگر به صحنه می‌آیند تا کار اجرایی " امروز فقط اتحاد " را بعهدہ گیرند. آیا این اخبار و گزارشها، اگر واقعیت آن زیر سوال بردنی نباشد، حکایت از آینده‌ای شوم و سیاه برای کشور به خون و فقر کشیده شده ما نیست ؟ اتحاد رسانه‌ها در سایه پول و تهدید و تصفیه حسابهای درونی در آمریکا آغاز شده است. در تلویزیونهایی که قول همکاری با اتحاد سلطنتی را داده‌اند کنار گذاشتن مهره‌های سر سخت و سازش ناپذیر آغاز شده است. شاید الگوی کوچکی از وضعیت رسانه‌های فردا در ایران ؟ برگزاری جلسات آنچنانی از نیروهای ناهمگون در آمریکا شدت یافته تا اتحادهای زورکی یا بی‌ریشه را شکل دهند و با به طمع انداختن این و آن شخصیت‌های شناخته شده را به همبستگی‌های مشکوک و بی‌آینده بکشانند.

مراقب باشیم :

در این شرایط لازم است کسانی که برآستی جز به منافع مردم محروم ایران نمی‌اندیشند هشیارباشند و نخوت و سستی و خجالت را کنار بگذارند. امروز باید همه جریانها و شخصیتها و سازمانهایی را که پشت درهای بسته با ناشناسان و بیگانگان برای سرنوشت این مردم مظلوم و محروم تصمیم می‌گیرند افشاء کرد، باید با آنها بطور فعال و قاطع برخورد کرد. اگر این روند بدون مقاومتی سازمان یافته از جانب یاران واقعی مردم ایران روبرو نشود خواهیم دید که یکبار دیگر تاریخ کشورمان شاهد نفی اراده ملی ایرانیان خواهد بود. چه بسا که در ادامه این فرایند شاهد آن باشیم که روزی امیران سپاه و سپهبدهای ارتش شاهنشاهی با هم روبوسی می‌کنند، رضا پهلوی و عمامه به سرهای سابق و کراواتیهای امروز در کنار هم بر حفظ کیان اسلام تاکید خواهند کرد و اصلاح طلبان و مشروطه خواهان با جلسات مشترک به بررسی راه‌حل‌های آینده کشور خواهند پرداخت. همه این وقایع نیز شاید مورد تماشای میلیونها دختر و پسر ایرانی خواهد بود که اشک شوق و ناباوری بر چشم، در خیابانها بدون روسری و شاید با شیشه آبجویی در دست فریاد "آزاد شدیم" می‌زنند. بی‌خبر از آنکه فردا باز واقعیت هولناک استبداد اقتصادی و اجتماعی با چهره‌ای بزک شده در انتظار آنها خواهد بود. هشیاری و مسئولیت پذیری تک تک ما ضمانتی است بر عدم موفقیت هرگونه سناریو ضد ایرانی.